

جامعه‌شناسی تاریخی- تطبیقی ماکس وبر، تئوری عام و برخی ملاحظات در مورد گفتمان شرق‌شناسی در ایران

رضا عظیمی*

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۶/۱۰، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۲/۱۵)

چکیده

ماکس وبر از جمله بنیان‌گذاران عمدۀ در جامعه‌شناسی تاریخی است. او نه تنها دغدغه بررسی "تاریخی" مسائل اجتماعی را داشت، بلکه این امر را به جدّ به صورت "تطبیقی" پیگیری می‌نمود و آثار خود را با محوریت سرمایه داری غربی و با تاکید بر فرایند عقلانی شدن پی می‌گرفت. نکته اساسی که در این میان مطرح است، این است که وبر در تمام پژوهه‌های خود سعی نمود بین تفسیرگرایی در نظریه و کار تطبیقی در پژوهش، بین تفسیر و تبیین، بین خاص بودگی و امر عام آشتی برقرار کند، برای او عینیت در علوم انسانی بسیار مهم بود. به عبارتی دیگر وبر سعی می‌نمود با ایجاد یک تعریف مشخص‌به‌شکل نوع‌های مثالی- نگاه ژنریک خود از پدیده مورد نظر را به دست دهد، در این نوشته سعی می‌شود: نخست؛ با نگاه به مقالات روشی وبر، کار فکری و تلاش وی در زمینه توصیف، تبیین، تطبیق و تعمیم در جامعه‌شناسی تاریخی بحث شود، دوم؛ با بررسی ریشه‌های گفتمان شرق‌شناسی، تفاوت‌های اساسی نگاه وبر با گفتمان شرق‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد و سوم؛ با اشاره به‌وضعیت فعلی جامعه‌شناسی تاریخی ایران، بحث خواهد شد که: برخلاف نظریه گفتمان می‌توان با بازگشت به‌ایده نوع‌های مثالی وبر که در جامعه‌شناسی تاریخی ارائه داده است، هم نظریه عام و هم نظریه خاص در مطالعات تاریخی را لحاظ کرد، امر "تطبیق"، "نقد" و "عینیت" را نیز همچنان مد نظر قرار داد تا کلیت تجدد غربی به "برساخت" فرو کاسته نشود.

مفاهیم اصلی: مطالعه تطبیقی، نمونه آرمانی یا مثالی، شرق‌شناسی، ایران.

*. هیأت علمی دانشگاه خوارزمی azimy17@gmail.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیستم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۸، ص ۷۶-۹۹

مقدمه و طرح مسئله

ماکس وبر مانند اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک مهم در تحلیل اجتماعی زمان را وارد می‌کرد؛ برای او البته که پدیده‌های اجتماعی دارای سابقه‌ای زمانی و تا حدودی مکانی هستند. از این نگاه در میان کلاسیک‌ها (وبر، مارکس و دورکیم) آن‌چه که بعدها آرچر (۱۹۹۵، ۲۰۱۳) تحت عنوان "مشروط سازی ساختاری" که زمان جزئی لاینفک از آن است؛ بر آن تاکید داشت، همیشه مد نظر بوده است. وبر را از لحاظ روشی جزء نحله "فردگرایی روش شناختی" دانسته‌اند (مان ۲۰۰۵، لچمن ۲۰۰۰). به عبارت دیگر می‌توان بر اساس ادعای خود وی در زمینه جامعه‌شناسی تفسیری اذعان نمود که وبر از لحاظ وجود شناختی موضعی "فردگرایی وجود شناختی" دارد. (برای بحث در زمینه مباحثه وجود شناختی در علوم اجتماعی نک: کیت سائر ۲۰۰۵، زهله و همکار ۲۰۱۴). ولی بحث اصلی در این جاست که دو نکته باعث شده است که به درستی گفته شود که وبر آن‌چه را به عنوان هدف جامعه‌شناسی خود در روش اعلام می‌کرد (یعنی نوعی جامعه‌شناسی تفہمی) در عمل به کار در جامعه‌شناسی کلان-تطبیقی و استفاده از نوع‌های مثالی^۱ تا حدودی تغییر داد. نکته مهم در اینجا این است که چگونه وبر موضع وجود شناختی (جامعه‌شناسی تفسیری یا تفہمی) خود را با موضع معرفت شناسی در زمینه نوع‌های مثالی آشتبه می‌دهد؟ در اینجا چندین سوال اساسی پیش می‌آید: اول این‌که چه معنای از "تفہم و معنا" در کار وبر مد نظر است؟؛ دوم این‌که، چگونه وبر "تفہم" و "تبیین" را با هم آشتبه می‌دهد؟^۲ این دو نکته در تفکیک انواع مثالی تاریخی و جامعه‌شناسی اهمیت می‌یابد. در همین ابتدا ذکر این نکته ضروری است که وبر "واقعیت اجتماعی" را "برساخت"^۳ نمی‌دانست. به عبارت دیگر او از لحاظ هستی شناختی اعتقاد به "واقعیت اجتماعی" داشت ولی از لحاظ معرفت شناسی تحت تاثیر ایده الیسم آلمانی بود، "عین" او عینی بود که از صافی "سوژه شناسا" می‌گذرد. این نکته‌ای بود که بعداً باسکار و پیروانش (۱۹۷۵، سایر ۱۹۹۵ و آرچر، ۱۹۹۵) از آن تحت عنوان "غالطه معرفت شناسی" یاد کردند. ولی با این وجود وبر می‌دانست "واقعیتی" در تاریخ وجود دارد، هرچند ما در تحلیل این "واقعیت" ناچاریم دست به "انتراع" بزنیم، و این "واقعیت را به صورت "به برساخته ذهنی" تغییر شکل دهیم (وبر، ۱۳۸۲: ۲۵۲). اما این به این معنا نیست که "واقعیت" از بعد هستی شناختی نیز نوعی "برساخت" هست، بلکه از دیدگاه او این

۱. Ideal type

۲. هدف مقاله حاضر البته بررسی این چالش‌ها نیست ولی در ادامه به آنها اشاره خواهیم نمود. این موارد جزء "تناقض‌های کار وبری" است. برای بحث در این زمینه نک به کوخ ۱۹۹۹، اوکس ۱۹۸۲، وینج ۱۳۸۶ (وینج ۱۳۸۶). در ادامه به این موضوع باز خواهیم گشت.

۳. در ادامه به این بحث باز خواهیم گشت، ولی اشاره‌وار ذکر این نکته ضروری است که وبر تحت تاثیر کانت قرار داشت و این به ان معناست که نمی‌توان وبر را یک "رالیسم" تلقی نمود.

واقعیت هنگامی که در ساحت معرفت می‌نشیند به بر ساخت ذهنی تغییر شکل می‌دهد. در ادامه ابتدا به این امر اشاره می‌شود که وبر علی رغم تاکید خود بر فردگرایی روش‌شناختی با استفاده از مفهوم نوع‌های مثالی در مطالعات تاریخی عملاً به فردگرایی روش‌شناختی خود تا حدود کمی پای‌بند ماند، و با این مفهوم تعمیم نظری را در دستور کار خود قرار داد، به این شیوه او به کار تطبیقی مداوم، نه تنها تا حدود زیادی به تعمیم نظری تاکید داشت – البته تعمیم و تکامل به یک معنا نیست – بلکه کار تطبیقی را برای رسیدن به آن‌چه که خود نوعی "انتزاع" می‌نامید مفید می‌یافتد. همچنین نشان خواهد شد، این کار تطبیقی هنوز هم برای جامعه‌شناسی تاریخی در دنیا بسیار مفید است. سپس با بازگشت به ایران اشاره خواهم کرد که گرایش شرق‌شناسی در ایران که "بر دوش" فوکو و سعید قرار گرفته‌اند، عملاً با حذف "واقعیت" اجتماعی و تبدیل آن به بر ساخت و حذف سوژه تاریخی نه تنها هر گونه تطبیق را عملاً بی‌فایده کرده‌اند بلکه با تاکید به "خاصگرایی مطلق" به‌اسم "مطالعات شرق‌شناسی" عملاً یا ندای "بازگشت به‌خویشتن" سر می‌دهند یا در امر نظری به بن‌بست رسیده‌اند. اشاره خواهیم کرد رهیافت وبری در جامعه‌شناسی تاریخی هنوز هم بسیار راه گشاتر از گفتمان شرق‌شناسی عمل می‌کند.

نوع‌های مثالی و بر: انتزاع، تعمیم و آرایش علی

تقریباً نوعی وفاق بین وبر‌شناسان وجود دارد که مهم‌ترین ابزار وبر به‌خصوص در مطالعات تاریخی اش – که مهم‌ترین بخش کارهای وبر است – استفاده از مفهوم نوع‌های مثالی است (دلانتی و اسین ۲۰۰۹، ساس ۲۰۱۴، کالبرگ ۲۰۰۸، هولتون ۲۰۰۳). این ابزار برای وبر امکان مطالعه و رجوع به نمونه‌های تجربی را می‌داد. این ابزار امکان مقایسه را نیز برای وی فراهم می‌کرد و البته چنان که کالبرگ (۲۰۰۸) و هولتون (۲۰۰۳) به درستی اشاره می‌کنند این مفهوم همچون "یک ابزار تنظیمی"^۱ برای وی عمل می‌کرد. جالب این‌که نظریه‌هایی که بیشتر از مفهوم "نظریه"^۲ به‌مایه یک ابزار تنظیمی استفاده می‌کنند، بیش از این‌که تاکید شان بر مشروط بودن نظریه به‌زمان و مکان باشد (نظریه محتوایی)، سعی بر تاکید بر وجه فرازمانی و فرا مکانی نظریه دارند، آن‌ها این ابزار (نظریه) را همچون "نقشه راه" می‌دانند که علاوه بر قدرت تعمیم در زمان و مکان، نوعی تنظیم و نقشه برداری از حیطه مورد مطالعه را نیز به‌دست می‌دهد (موزلیس، ۱۹۹۵).^۳ همچنین

۱. heuristic model

۲. طبق مفهوم (برداشت) ابزاری از نظریه؛ نظریه عبارت است از سلسله مراتب اندیشه‌های معنا دار که به شیوه‌ای خاص از پدیده‌ها نقشه‌برداری می‌کند (زتمکا، ۱۹۷۹، فارارو، ۱۹۸۹، موزلیس ۲۰۰۸). فارارو (۱۹۸۹: ۲۴) اشاره می‌کند که ابزار گرایان "از دیوبی تا ویتنگشتاین تاکید می‌کنند که نظریه‌ها در بهترین شکل خود نوعی نقشه هستند" (به نقل از چلبی ۱۳۸۱: ۸).

برای وبر تاکید برای یافتن "معنای کنش"^۱ مهم بود. ولی سریعاً تاکید داشت این به این معنا نیست که امکان "انتزاع و تعمیم" را فرو بنهیم (وبر، ۱۹۸۰: ۱۱۹). به نقل از ساس، ۲۰۰۳: ۵) هولتون (۲۰۰۳: ۲۹۹) تاکید دارد که "شکل گیری مفهوم"^۲ برای وبر اهمیت اساسی داشت. نوع مثالی؛ آنچنان که خود وبر (۱۹۸۰: ۹) تاکید دارد "نه به معنای توضیح واقعیت بلکه بیشتر برای توضیح ریشه و جوهره خالص شکل‌های مختلف ظهر و بروز واقعیت در جهان اجتماعی" مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین برای وبر نوع‌های مثالی امکان مطالعه اشکال مختلف بروز و ظهور واقعیت را می‌دهد، این امر اجازه تعمیم را برای او ممکن می‌کرد. این امر اجازه می‌داد که واقعیت‌هایی که در یک مکان و یک زمان (دو شکل مهم تعمیم) قرار ندارند را با یکدیگر مقایسه کند و مورد واکاوی قرار دهد. اساس نوع‌های مثالی بر مفهوم سازی بود و اساس مقایسه و تطبیق اعتقاد به داشتن مفاهیمی که از یک زمان و مکان خاص در می‌گذرد و گرنه اصولاً کار تطبیقی غیر ممکن می‌گردد. اما نکاتی در اینجا باید مورد مذاقه قرار گیرد. انواع متعدد از نوع‌های مثالی در کار وبر تشخیص داده شده است (آرون، ۱۳۶۳، ترنر و بیگلی، ۱۳۷۰). دو نوع تاریخی و جامعه‌شناسی (نوعی) بر جسته‌ترین آن‌ها هستند. نوع سومی تحت عنوان دیالکتیکی نیز تشخیص داده شده است (نهایی، ۱۳۸۹). تفکیک این انواع در کار وبر ربط وثیق با انواع تبیین در جامعه‌شناسی تاریخی دارد. ترنر و بیگلی دو نوع مثالی در کار وبر را از هم تفکیک می‌کنند:

۱- نمونه مثالی تاریخی: که به بازسازی وقایع یا نظریات گذشته می‌پردازد؛ به نحوی که برروی برخی جنبه‌های (پدیده‌ها) تاکید شده و به طور منطقی (یا به کلام وبر عقلاتی) یک پارچه و کامل شده‌اند. از طریق مفهوم سازی وقایع تاریخی به این شیوه این امر امکان پذیر می‌گردد که آن‌ها به گونه‌ای منظم با نمونه آزمایشی مقایسه شده و به وسیله مشاهده انحرافات از مدل عقلاتی (سنخ آرمانی) به قضاوت‌های علی دست یافت (ترنر و بیگلی، ۱۳۷۰: ۲۴۸). اساس در این نوع تاکید بر "تفرد تاریخی" یک پدیده است. از نگاه وبر می‌توان تمامی "شرط‌علی" دخیل در این "حادثه خاص" احصاء نمود. این نوع نمونه مثالی در ارتباط با "تبیین تاریخی" قرار می‌گیرد. تبیین علی تاریخی، تبیین شرایط، اوضاع و احوالی است که تنها یک بار سبب بروز رویدادی خاص می‌شود. در این تحلیل نقش عوامل گوناگون در ایجاد یک رویداد خاص بررسی می‌شود. در اینجا چند نکته اتفاق می‌افتد: (وبر، ۱۳۸۲: ۲۴۳-۲۵۰).

الف). احصاء (بازسازی) تمامی عوامل و شرایط تاریخی منجر به رویداد خاص.

ب). بررسی برخی عوامل رویداد منحصر به فرد با سوابق گذشته در این زمینه.

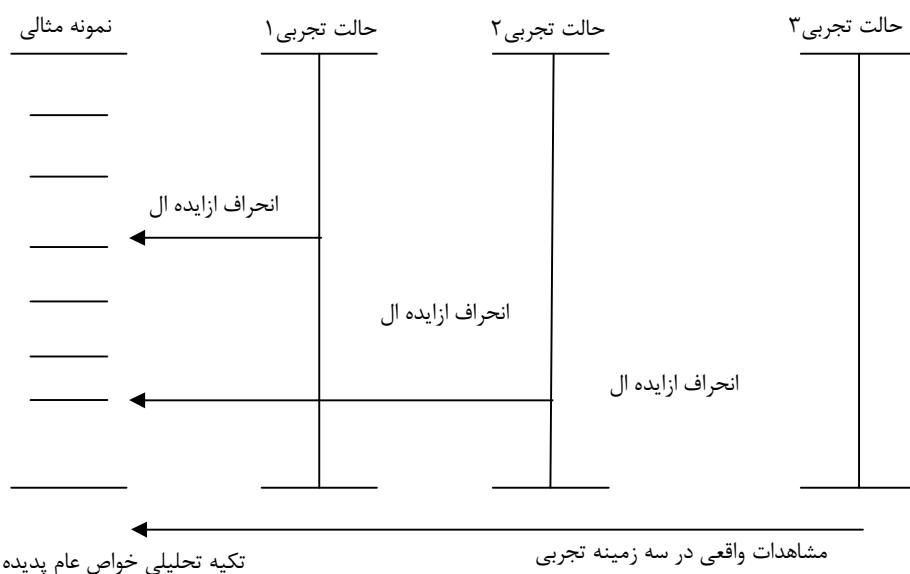
۱. در زمینه معنای "معنا" نزد وبر نک: زیرنویس صفحه ۲.

۲. concept formation

ج) تشخیص مهم ترین عامل در میان مجموعه عوامل (درصورت منحصر بفرد بودن رویداد و عدم وقوع مشابه در سوابق گذشته).

د) تفکیک شروط لازم و کافی در پدیده خاص تاریخی.

۲- نوع مثالی طبقه‌ای^۱: که اشاره به نظمی از مفاهیم انتزاعی دارد که می‌تواند در فهم فرایند کنش اجتماعی مفید واقع گردد. آن‌ها هسته مفهومی دانش جامعه‌شناسی را همان‌گونه که ویرنهایتا به آن دست یافت را تشکیل می‌دهند. (ترنر و بیگلی، ۱۳۷۰، ۲۴۹). بنابراین نوع مثالی برای ویریک روش شبه تجربی است. تغییرات و انحرافات از نوع مثالی به عنوان نتیجه نیروها (یا یک انگیزه در یک تجربه آزمایشگاهی واقعی) دیده می‌شود و در نتیجه کوشش ناظر به فهم این علل است. در اینجا تاکید بر عناصر انتزاعی واقعیت اجتماعی است. اگر در نوع مثالی تاریخی "فرد" و خاص بودگی اهمیت می‌یافتد در نوع مثالی طبقه‌ای (جامعه‌شناختی) اصل بر انتزاع و تعمیم است. در همین انتزاع هستند که ویرنهای "مفاهیم مجرد" مانند دیوان سالاری، انواع کنش و سلطه را به دست دهد. این‌جا بحث از تبیین جامعه‌شناختی بهمیان می‌آید و سعی بر این است که بین پدیده‌های گوناگون نوعی روابط برقرار شود. در این‌جا خواص عام یک پدیده احصاء می‌شود و سعی می‌گردد در مطالعات تجربی، امر تطبیق ممکن شود.



نمودار (۱) روش شناسی نوع مثالی ویر (ترنر و بیگلی، ۱۳۷۰: ۲۵۱)

۱- این همان نوع مثالی جامعه‌شناختی است.

نکته اساسی این جاست که اگر بخواهیم وارد "جامعه‌شناسی تاریخی" شویم؛ باید بتوان بین "تفرد" نوع مثالی تاریخی و "تعمیم" نوع مثالی جامعه‌شناختی ارتباطی برقرار کرد. این نکته توجه اساسی را بر رابطه امر عام و خاص در انواع پژوهش و بهخصوص جامعه‌شناسی تاریخی سوق می‌دهد. وبر اگر صرفا در بعد نوع مثالی تاریخی می‌ماند و بر تفہم صرف یک واقعه تاکید می‌نمود؛ نمی‌توانست دست به تعمیم نظری بزند و کارهای تطبیقی انجام دهد. امور خاص تاریخی در خلاء شکل نمی‌گیرند، این امور را نیز مجموعه علی است، می‌توان این مجموعه علل را در موارد مشابه نیز ملاحظه نمود و به تدریج بسوی نوع‌های مثالی جامعه‌شناختی حرکت کرد. نوع مثالی ابتدا خواص عام پدیده را احصاء می‌نمود، که می‌توانست اصلا در یک نمونه عینی تاریخی این خواص را برای پدیده نیافت. ولی این ابزار تنظیمی بسیار مناسبی را برای وبر فراهم می‌کرد که در عین حال که کار تطبیقی را فرو نمی‌گذارد امکان مقداری تعمیم نظری را نیز برای او فراهم آورد و در دام نسبی‌گرایی و وانهادن نظریه قرار نگیرد. امروزه در پرتو مطالعات که در زمینه آرایش علی و علل فازی (raigin، ۱۹۷۸) صورت گرفته است؛ می‌توان رابطه بین امر خاص و عام را با عنایت به نمونه‌های مثالی وبر بهتر توضیح داد. این تلاش کاری است که گاهی تحت عنوان نمونه مثالی دیالکتیکی سعی بر توضیح برآمده‌اند. و این چیزی است که وبر در روش شناسی خود سعی می‌کرد به عنوان "منطقی سازی علم تاریخ"، "تفرد تاریخی" را با "تعمیم جامعه‌شناختی" در "جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی" خود وارد کند (وبر، ۱۳۸۲-۲۴۹-۲۴۹).

مطالعات آجوال (۲۰۰۵) سعی دارد از همین منظر مفهوم نوع مثالی وبر را با ایده فازی سازی که راگین (۱۹۸۷، ۲۰۰۸) مطرح نمود پیوند بزند. در حقیقت وبر با ارائه نوع مثالی یک پدیده سعی می‌کرد-آن‌چنان که خود او اشاره می‌کند- "مجموعه شرایط تاریخی" یک واقعیت را حاضر کند (وبر، ۱۳۸۲: ۲۴۳)، این امر بهوی اجازه می‌داد که "امکان گزینش از میان سپهر نامتناهی عوامل را تعیین کند" (همان: ۲۴۷). او اشاره دارد که هر پدیده در میان "شروط علی متعدد تاریخی" اتفاق می‌افتد. محقق از میان این شروط علی متعدد شرطی را برجسته می‌کند.^۱ آرایش علی شرط متعدد (همان ترکیب شرط لازم و کافی) است که راگین (۱۹۸۷) در آثار خود مورد تاکید قرار داد. بررسی آرایش علی ترکیبی و آرایش علی عطفی (برای بحث در این زمینه نک: راگین ۱۹۸۷) در بررسی پدیده این امکان را فراهم می‌آورد که به کمک بررسی شرط "ضروری" و تفکیک آن‌ها از "شرط کافی" در یک زمینه علی ترکیبی، تئوری عام را در کنار تئوری خاص همزمان داشت. این

۱. تفہم در اینجا به کمک محقق می‌آید که در کنار کنش‌گران واقعه بشنیدند و از راه "تبیین حضور بی‌واسطه" با کنشگر "همدلی" کند. البته در مورد جامعه‌شناسی تاریخی تفہم بی‌واسطه جواب نمی‌دهد چون که کنشگران حضور ندارند. در اینجا اغلب باید به دنبال دلایل کنشگران "تفہم تبیینی" حرکت نمود. و دلایل را نزد کنشگر بازسازی کرد.

امر کمک می‌کرد که در عین داشتن تعمیم نظری، موارد خاص نیز بررسی شود. آنچنان که آجوال (۲۰۰۵: ۹) اشاره دارد؛ ویر البته دور از دغدغه‌های راگین برای فرار از نسبی گرایی‌های پست مدرن بود، ولی مفهوم نمونه آرمانی او به عنوان ابزاری تنظیمی در مطالعات تطبیقی همزمان شروط کافی و لازم را بررسی می‌نمود. او هم زمان هم آرایش علی "موارد" را مد نظر قرار می‌داد و هم "تعمیم" "متغیرها" را مطالعه می‌نمود.

به عنوان نمونه در مطالعه پروتستانیسم برای ویر "پیورتیانیسم" شرط ضروری در آرایش علی موارد متعدد بود. این شروط ضروری در عدمش، امکان رشد روحیه سرمایه داری را نیز غیر ممکن می‌ساخت. بررسی شروط ضروری از شروط کافی به کمک ابزار نمونه آرمانی ممکن می‌شد. این امر باعث می‌شد که ویر تعمیم نظری را فرو نگذارد. اشاره به این نکته-هرچند در مقال این بحث نمی‌گنجد-که ویر علی رغم تاکید خود به فردگرایی روش‌شناختی، از بعد هستی‌شناختی بیشتر در گیر مفهومی از ساختار بود. این مفهوم به "آرایش کنشگران (اعم از فردی و جمعی)" نظر داشت. از میان مفهوم سازی‌های متعدد از ساختار^۱ (نک به: کنترپولوس ۱۹۹۳ گودر، ۱۹۹۵ و موزلیس، ۲۰۰۸) او بعد نهادی ساختار را هم مد نظر داشت "ترکیبی از قواعد دینی" همیشه جزی از دغدغه‌های فکری ویر بود.

در این قسمت مقاله سعی شد نشان داده شود که ویر چگونه سعی نمود بحث "تفهم و معنا" را در نوع مثالی تاریخی با بحث "تبیین و تعمیم" در نوع مثالی جامعه‌شناسی (طبقه‌ای) پیوند دهد و تلاش کند بر دوگانه "تفهم" و "تبیین" فائق آید. مسئله اساسی-جدا از موفقیت ویر در پل زدن بین این دو نوع مثالی- این است که برای ویر جامعه‌شناسی به عنوان یک علم فقط در تفہم^۲ محض باقی نماند. زیرا اگر چنین بود امکان "انتزاع" و "تعمیم" که او بارها خود برآن تاکید داشت از دست می‌رفت و عملاً باید "نوع مثالی جامعه‌شناسی" را به نفع "نوع مثالی تاریخی" کنار می‌گذاشت. برای نمونه؛ او بر "فهم کنش معنا دار" تاکید می‌نمود ولی بعد با "درجه بالایی از انتزاع و تعمیم"

۱. "روابط بین چیزها" تعریفی موجز و مفیدی است که از ساختار ارائه می‌شود و البته متفاوت از مفهوم سیستم است. گاهی این چیزها، کنشگر فردی یا جمعی هستند (ساختار روابط)، گاهی منابع و توزیع آنها (ساختار منابع)، گاهی قواعد اجتماعی (ساختار نهادی) و گاهی اشیای فیزیکی و مصنوع.

۲. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که جامعه‌شناسی تفسیری در کاربست جامعه‌شناسی تاریخی چگونه می‌تواند به "همدلی با کنشگر تاریخی" به فهم کنش او دست بزند؟ اشاره شد که در اینجا تبیین بی‌واسطه ممکن نیست و پی بردن به دلایل کنش (تبیین دلایل) هم اغلب بازسازی می‌شود. در این بازسازی سعی می‌شود محقق با قرار دادن خود در فضای تاریخی زمانه مورد بررسی و با بررسی دقیق شرایط اجتماعی آن، به جای کنشگر آن زمان (تاریخی) بنشیند. نوعی جانشینی محقق اکنون به جای کنشگر تاریخی! می‌توان در اینجا بر این اندیشه خطر نمود که جامعه‌شناسی تفسیری ویری در امر مطالعه تاریخی و با روش همدلی کاری از پیش نمی‌برد.

انواع مثالی کنش خود را بر می‌ساخت. وجود نوع مثالی جامعه‌شناختی در کار وبر باعث می‌شد که او از دام "تفرد همه پدیده تاریخی" بگریزد، زیرا او به‌خوبی بر عواقب این تاکید بر تفرد یعنی در غلtíیدن در دام نسبی گرایی، از دست امکان مقایسه و در نهایت حذف نظریه جامعه‌شناختی آگاه بود.

برخی ملاحظات انتقادی در جامعه‌شناسی تاریخی وبر

در آن‌چه آمد سعی شد با نگاهی "همدانه" برخی از نکات مهم کار وبر در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی بحث شود. در ادامه سعی می‌شود به‌برخی از دشواری‌های کار وبر سایا نگاهی دوباره به آن‌چه در بالا آمد- اشاره گردد. اجازه دهید در همینجا به‌برخی دشواری‌ها که رویکرد هستی شناسی وبر و تعریف او از جامعه‌شناسی به‌عنوان علم تفسیری ایجاد می‌کند با رویکردی که او با اتخاذ روش "مونه مثالی" در جامعه‌شناسی تاریخی بر می‌گزیند؛ اشاره کنیم. این ابهامات البته از دید شارحین وبر هم مغفول نمانده است (اکس ۱۹۹۰، کولبرگ ۲۰۱۲، پارکین ۱۳۸۴، کالینکوس ۱۳۸۳، وینج ۱۳۸۶). مشکل اساسی که در این‌جا مطرح است این است که وبر سعی کرده نسبت به‌بحث روش و مناقشه آن بی‌تفاوت نباشد. این بحث یکی از مناقشات مهم در دوران حیات علمی وبر بود. بحثی که باید جایگاه علوم اجتماعی را در میان "علوم فرهنگی" و "علوم طبیعی" مشخص می‌کرد. وبر از یک سو یک نئوکانتی بود و از سوی دیگر متاثر از نیچه، بحث "ارزش‌ها" را بسیار جدی می‌گرفت. وبر موضع "فردگرایی روش‌شناختی" را از لحاظ هستی شناختی برگزیده بود. برای وبر جامعه‌شناسی وظیفه‌اش "تفسیر معنای ذهنی کنش نزد کنشگر" بود، در صورتی که "تفسیر ذهنی کنش" مد نظر باشد، جمع‌ها باید صرفاً نتایج و نحوه سازمان یافتنگی کنش‌های معین اشخاص منفرد تلقی شوند". وبر تاکید دارد "به‌لحاظ جامعه‌شناسی، چیزی به‌نام شخصیت جمعی که عمل کند وجود ندارد... منظور از جمع‌ها... صرفاً نوع خاصی از شکل گیری کنش‌های اجتماعی واقعی یا ممکن توسط اشخاص منفرد است" (وبر، ۱۹۶۸: ۱۴-۱۳). برای وبر "عینیت" در علوم اجتماعی نیز مهم بود. مسئله اساسی این است که امر "سوپرکتیو" برای "ابزکتیو" شدن حداقل دو شرط لازم دارد، این دو شرط باید وجود داشته باشد که "عینیت" شکل بگیرد. اول این‌که، "امرابزکتیو" یا "عینیت" باید امری "همگانی" یا "بیناسوپرکتیو" باشد. زیرا اگر تنها این موضوع شناخت به "من" تعلق داشته باشد و دیگری نتواند آن را همان‌گونه که "من" تجربه می‌کنم تجربه کند، یا تجربه کنند آن موضوع، صرفاً "دروني" من است و به اصطلاح "ذهنی" است نه "عینی": از سوی دیگر باید حتی خود سوزه شناسان نیز اطمینان داشته باشد که آن‌چه تجربه می‌کند به‌طور واقعی "مستقل از ذهن" او وجود دارد. پس "عینیت" دو شرط دارد یکی این‌که "همگانی" و دوم این‌که "مستقل از ذهن" وجود داشته باشد. وبر به‌خوبی بر این موضوع آگاه بود.

نکته اول بر سر مفهوم "معنا" نزد وبر است، اشاره شد وبر نک: به وینج (۱۳۸۶) که از طرفداران بحث تفہم نیز هست- دو نوع رفتار را در این زمینه تفکیک می‌کند؛ یکی رفتار "معنادار" و دیگری رفتار "معنادار و اجتماعی". بر این اساس بهنظر می‌رسد که وبر معنا را از یک سو، امری ذهنی-روانی تلقی می‌کند که نزد کنشگر است و در سوی دیگر رفتار را معنا دار و اجتماعی می‌داند. این در حالی است که آنچنان که وینج مفصل بحث می‌کند- معنا تحت تأثیر "قاعده" شکل می‌گیرد و قاعده یک امر اجتماعی است، در حقیقت نکته اساسی این است که وبر مشخص نمی‌کند که چگونه "معنا" خارج از قاعده اجتماعی درک می‌شود. اما نکته زمانی کمی پیچیده‌تر می‌شود که وبر این موضوع را با روش "تفہم" درمی‌آمیزد. اشاره شد که دو نوع فهم در کار وبر تفکیک شده است (وبر، ۱۹۶۸: ۷). یکی "فهم مشاهدهای بی‌واسطه"^۱ است و دیگری "فهم تبیینی"^۲ در نوع اول مشاهده عمل بهصورت مستقیم با ما می‌گوید که چه چیزی در حال وقوع است، ولی فهم تبیینی "چرایی" عمل را برای ما توضیح می‌دهد، آنچنان که پارکین (۱۳۸۴)، وینج (۱۳۸۶) اشاره می‌کنند؛ ابتدا این که مشخص نیست چرا وبر فرض می‌کند که "مشاهده مستقیم" یک پدیده حتماً به "فهم" آن منجر می‌شود، برای نمونه فردی را تصور کنید که روبه‌روی شما چشمان خود را بسته است؛ ما بدون رجوع بهمحیط اجتماعی-تفہم تبیینی- چگونه متوجه معنای کنش فرد می‌شویم؟ آیا او خسته است؟ یا بی‌هوش می‌شود؟ یا ... لزوماً "مشاهده مستقیم کنش" بهفهم منجر نمی‌شود. فهم زمانی صورت می‌گیرد که مشاهده کنش به "درک کنش" منجر شود و "درک کنش" زمانی ممکن می‌شود که "محیط اجتماعی کنش" درک شود، با "درک محیط اجتماعی کنش"، کنش "معنا دار" می‌شود. بنابراین لازم است که "کنشگر" و "مشاهده کننده کنش" آن یک "اجتماع مشترک" داشته باشند تا بسوی "همدلی" حرکت کنند. نتیجه این که کنش زمانی معنادار می‌شود که اجتماعی باشد که به آن معنا دهد، لذا "اشخاص منفرد" راهی بهسوی تفہم باز نخواهند کرد.

نکته دیگر این است که چگونه یک محقق می‌تواند اطمینان داشته باشد که ذهن کنشگر را درست درک کرده است؟ چه ملاکی وجود دارد که فهم ما از دیگری دقیق بوده است؟ درک "همگانی" برای رسیدن به "عینیت" چگونه در این روش ممکن است؟ وبر در اینجا بهسوی "تکرارهای آماری" بهعنوان یک ملاک بیرونی حرکت می‌کند. او می‌داند که روش همدلی نمی‌تواند معیاری معتبری را برای صحت خود بهدست دهد. برای همین بر این انگاره پوزیتیویستی "تکرار آماری" تاکید دارد. فروند (۱۳۶۲) در یک نگرش هم دلانه با وبر معتقد است که وبر "روش تفہم" و "تکرار آماری" را مکمل هم می‌داند نه مخالف و پارکین (۱۳۸۴) در نگرشی غیر هم دلانه اشاره می‌کند که "عادلانه است که ملاک ذهنی را فراموش کنیم".

۱. Aktuelles verstehen
۲. erklärarendes verstehen

نکته دوم که از بسط نکته اول حاصل می‌شود پیامدهای موضع هستی‌شناسی وبر در زمینه فردگرایی و بحث روش تفہمی است. اشاره شد که وبر تحت تاثیر نیچه بر اهمیت بحث رابطه ارزش‌ها و علم آگاه بود. ولی او می‌خواست بین تفہم صرف و تبیین رابطه برقرار کند و آن‌چنان که کالینکوس (۱۳۸۳: ۲۸۰) اشاره دارد او سعی دارد که "چشم‌انداز گرایی" نیچه‌ای را با تعهد به عقلانیت علمی سازگار کند. این امر به خصوص در بحث جامعه‌شناسی تاریخی اهمیت دارد، خاصه این‌که جامعه‌شناسی تاریخی از نوع تطبیقی باشد. نکته این‌جاست که آیا با روش تفہمی که وبر بیان می‌کند، امکان تطبیق ممکن است؟ می‌توان نظریه عام داشت؟ در روش تاریخی چگونه می‌توان تفہم نمود؟ اشاره شد که برای درک معنا لازم می‌آید که محیط اجتماعی کنش و کنشگر توسط محقق درک شود. به عبارتی "فهم دیگری" نیازمند "فهم اجتماع دیگری" است. این امر نیازمند "داشتن هنجاری مشترک" بین طرفین است و گرنه "همدلی" صورت نمی‌گیرد. وبر (۱۹۶۸: ۲۲-۲۰) نمونه این موارد را در درک دین بیان نموده است. در این حالت به‌نظر می‌رسد عملی کردن هر رویدایی که بر اساس روش تفہم باشد، در صورتی که کنشگر و مشاهده گر از فرهنگ‌های کلا متفاوتی باشند به شکلی خاصی دشوار خواهد بود (نک: کولبرگ ۲۰۱۲). این امر در بحث تطبیق چه در زمینه تاریخی و غیر تاریخی آن بسیار حیاتی است. چگونه یک مشاهده گر غربی می‌تواند جامعه چین را فهم کند؟ اگر جواب را بر این بگیریم که نیازمند است که هر مشاهده گر آشنایی و حتی همدلی لازم-را با فرهنگ و اجتماع مورد شناخت داشته باشد-چنان‌چه وینچ توصیه دارد- آنگاه بحث عینیت نزد وبر چگونه تفسیر می‌شود؟^۱

نکته سوم، این است که روش تفہم در جامعه‌شناسی تاریخی چگونه ممکن می‌شود؟ در جامعه‌شناسی تاریخی کنشگران حضور ندارند، پس نمی‌توان از روش "تبیین بی واسطه" بهره برد و لازم است که برای پی بردن به "چرایی" کنش‌های تاریخی خود را بجای کنشگران تاریخی بگذاریم. آنچنان که وبر (۱۹۶۸: ۵) اشاره می‌کند لزومی ندارد "برای این‌که کنش قیصر را بهمیم، حتما قیصر باشیم". از نگاه وبر، در روش تاریخی ما به‌دبیال "سلسله انگیزه‌های قابل فهمی" (توضیحی معناکاو) هستیم که براحتی می‌توانیم از آن‌ها سر درآوردیم. پس باید به‌دبیال روش تبیینی تفہم حرکت کنیم. در این حالت محقق می‌تواند با بازسازی زمینه و زمانه کنش گر و رویداد تاریخی دلایل کنش او را بازسازی کند. اگر بحث بر سر علل تاریخی باشد می‌توان با نظر وبر همراه بود که ما می‌توانیم هم علل کافی را در مورد یک رویداد خاص تاریخی به‌دست داد. اما نکته این است که

۱. مگر این‌که "معنادار" بودن هر کنش رو به صورت یک امر استعلایی نزد وبر در نظر بگیریم به این معنا که هر کنش در علوم اجتماعی به صورت پیشینی "معنادار" است، در ادامه به این موضوع باز خواهیم گشت.

روش تفہمی و بر چگونه در زمان سفر می‌کند؟^۱ به برخی مشکلات تطبیق (مکان) با روش تفہم اشاره شد. بازسازی زمینه و زمانه کنشگر و فهم انتخاب‌ها و محدودیت‌های او روشی است که اغلب نحله‌ها در جامعه‌شناسی غیر تفہمی هم از آن بهره می‌برند، لزومی ندارد که شما حتماً رویکرد تفہمی داشته باشید تا چنین کاری را در جامعه‌شناسی تاریخی انجام دهید. از سوی دیگر، درک محیط اجتماعی کنشگر تاریخی برای درک معنای عمل و انگیزه‌های او^۲ بسیار مشکل‌تر از درک محیط اجتماعی کنش گری است که در زمان حال کنش می‌کند.

نکته چهارم اشاره به‌امکان امر عام دارد. و بر مخالف قوانین عام^۳ بهشیوه علوم طبیعی است. نوع‌های مثالی نزدیکترین مفهوم برای بررسی این ایده در جامعه‌شناسی تاریخی و بری است. بسیاری از شارحین وی اشاره دارند که و بر مفهوم نوع‌های مثالی را برای استفاده در جامعه‌شناسی تاریخی به کار گرفته است (کولبرگ، ۲۰۱۲: فصل دوم). در اینجا با عنایت به ظرفیت مقاالت حاضر مجبور هستیم کمی بیشتر به‌روی این مورد درنگ کنیم. سعی خواهد شد با عنایت به مقالات مهم روش‌شناسی و بر (۱۳۸۲) کمی گسترده‌تر موضوع را بکلوبیم. شاید بتوان برای برخی از انتقادات گفته شده پاسخی فراهم آورد. و بر در چرخش قرن نوزدهم به بیست-می‌نوشت. در آلمان؛ یعنی جایی که "نبرد روش‌ها" در جریان بود. و بر در گفت‌وگو با سه نحله این بحث را پیش می‌برد: مکتب تاریخی آلمان، نئوکانتی‌ها و تا حدود متاثر از تفکرات چشم‌اندازگرایی نیچه‌ای. بحث اصلی در "نبرد روش‌ها" در مورد "تر وحدت" بین علوم طبیعی و فرهنگی با تاکید تکرارپذیری، قوانین عام و ضرورت علی از یک سو و "تر افتراق" بین علوم طبیعی و فرهنگی با تاکید بر تفرد، خاص بودگی انضمام و دوری از قوانین عام در علوم فرهنگی از سوی دیگر در جریان بود. این بحث در زمان کانت به صورت دیگر‌ولی بسیار شبیه- بین دو رویکرد تحریبه‌گرا و عقل باور در جریان بود. و بر نیز می‌خواست در بحث نبرد روش‌ها راه میانه‌ای را در پیش بگیرد. او ابتدا با تاکید به "معنا" و "ارزش" سعی کرد بر "خاص بودگی" علوم فرهنگی تاکید کند، این خاص بودگی در امر تاریخی خود را در "تفرد" امور تاریخی نشان می‌داد. ولی از سوی دیگر و بر معتقد بود امکان "علیت" نیز در این امور

۱. ذکر این نکته لازم است که تمییم دو بعد اساسی دارد یکی مکان (تطبیق) و دیگری زمان (تاریخ).
۲. ذکر این نکته ضروری است که با روش تفہمی و بر باز هم ملاکی بر تشخیص "درستی" و "اعتبار" این‌که کدام محقق انگیزه و دلایل "کنشگر تاریخی" را فهمیده وجود ندارد. این مشکل در روش تاریخی چند برابر می‌شود. مگر این‌که وارد تکثر بی نهایت "روایت‌ها" شویم که و بر با ان هم رای نبود یا "ملک‌های بیرونی" برای اثبات درستی نظر خود استفاده کنیم که آن را هم از جامعه‌شناسی تفسیری نمی‌توان انتظار داشته باشیم. تاکید این نکته در این‌جا خالی از لطف نیست که مراد این نیست که با روش تفہمی نمی‌توان "مجموعه علل" یک "یک رویداد" منفرد را احصاء کرد، بحث بر سر میزان اعتبار بیرونی در جامعه‌شناسی تاریخی به کمک روش تفہم است.

۳. covering law

ممکن است. ریشه‌های کانتی وبر و تاکید او بر "عینیت" در علوم فرهنگی باعث می‌شد که او این توجه را داشته باشد که تاکید مداوم بر خاص بودگی می‌تواند به از دست رفتن "عینیت" و علم منجر شود. به این منظور وبر سعی داشت تا بین "رخداد" و "قوانین عام"، یا به عبارت دیگر بین امر عام و امر خاص "دیالوگی" برقرار کند. ابتدا این که وبر به عنوان یک نئوکانتی بر جایگاه سوزه تاکید خاص داشت. این امر را می‌توان در موضع "فردگرایی روش‌شناختی" او ملاحظه کرد. این نوع فردگرایی نیز از نوع فردگرایی "ذهن گرا" بود. او در جاهای مختلف مقاله "عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی" بر این امر تاکید دارد که "واقعیت نامحدود" است و "ذهن" انسانی-سوزه-از میان این واقعیت نامحدود گزینش می‌کند و قسمت‌هایی که برای او "مهم"^۱ می‌شود را انتخاب و آن را در قالب مفاهیم "بازنمایی" می‌کند (وبر، ۱۳۸۲: ۱۱۶). از این دیدگاه-به‌پیروی از کانت- همیشه شکافی است بین مفهوم و واقعیت. به این ترتیب سوزه و بری- به‌پیروی از سوزه کانتی- قدرت‌هایی را نیز در اختیار دارد. این سوزه با استفاده از مفاهیم پیشینی "که "عقل" به او داده است یعنی به کمک "ایده" می‌تواند "واقعیت" یا قسمتی از واقعیت پیچیده بیرونی را باز تنظیم کند و آن را از دریچه نگاه خود "بازنمایی" نماید. نکته در همین جاست که این سوزه به کمک مفاهیم کانتی حالتی "جهان‌شمول" پیدا می‌کند و گرنه اگر سوزه بخواهد دچار منظرگرایی گردد، آنگاه است که وبر از ریشه‌های نئوکانتی خود دور و به "منظرگرایی" نیچه ای نزدیک می‌گردد. از همین منظر بسیار سعی شده است که "ربط ارزشی" و "معنا دار بودن کنش" را برای وبر مانند "یک امر پیشینی" تلقی کنند. مراد از این امر اشاره به "ارزش‌های مختلف" کنشگران نیست. منظور در اینجا "نفس ارزش مدار بودن" انسان و علوم فرهنگی است که تا حد یک امر استعلایی در بحث وبر پیش رفته است. او اشاره می‌کند (وبر، ۱۳۸۲: ۱۲۸): "پیش‌فرض استعلایی همه علوم فرهنگی این نیست که ما فرهنگ خاصی را، یا به طور کلی، هر فرهنگی را ارزشمند می‌دانیم. بلکه این واقعیت است که ما موجوداتی فرهنگی هستیم که اراده و توان اتخاذ ایستار اختیاری نسبت به جهان و اعطای معنا به جهان در معنا به‌ودیعه گذاشته شده است".

در ادامه وبر چهار وظیفه اساسی را برای علوم فرهنگی بر می‌شمارد: "وظیفه اول تعیین "قانون‌ها" و "عامل‌ها" (فرضیه‌ای) تا بتوان به‌وسیله آن به‌نوع "مطلوب" "معرفت دست یافت، وظیفه دوم؛ عبارت است از "تحلیل هیات‌های منفردی از "عامل‌های" فوق در لحظه تاریخی معین و همچنین تحلیل تأثیرات معنادار این عامل‌ها بر یکدیگر... وظیفه سوم؛ "این است که گذشته‌های دور تا حد امکان کاویده شود تا سوابق و خصوصیات منفرد این هیات‌ها که دستخوش تحول تاریخی بوده و در زمان حاضر اهمیت و معنا دارند یافته شود و سپس به کمک هیات‌های که مسبوق بر آن‌ها بوده

۱. significance

است، و البته همان قدر منفردند، تبیین تاریخی آن‌ها انجام پذیرد، و در نهایت (وظیفه چهارم)"پیش‌بینی منظومه‌های ممکن آینده است"(وبر، ۱۳۸۲: ۱۲۱). در این نکته مهم از مقاله "عینیت" و بر وظیفه مقدماتی-که از دید او بسیار مهم و ضروری نیز هست (همان: ۱۲۳)-بررسی و تعیین قوانین و فرضیه‌ها می‌داند. به عبارت دیگر و بر بارها تاکید دارد که حرکت در "واقعیت" بدون نظریه و فرضیه "حرکت در آشوبگاه" (همان: ۱۲۴) است. بنابراین معنای جامعه‌شناسی تفسیری و روش همدلی نمی‌تواند نداشتن نظریه و هجوم بدون فرضیه در دل واقعیت (داده) باشد. وظیفه دوم این است که قسمتی از عوامل (فرضیه‌های منتج از نظریه) در لحظه تاریخی معین و برای یک امر مشخص به کار گرفته شود، وظیفه سوم نگاه تاریخی به‌پدیده است و در عین حال بررسی تفرد تاریخی آن و تبیین آن به‌کمک "هیات‌های تاریخی مسبوق"(طبقیق). وظیفه چهارم هم اشاره به "پیش‌بینی" منظومه‌های "ممکن" دارد. نکته جالب این است که وبر از علوم فرهنگی انتظار پیش‌بینی نیز دارد. البته اشاره دارد که آینده دارای منظومه‌های "ممکن" است و راهی محتموم و قطعی ندارد. نکته‌ای که در تمام این فراز مشخص است این است که مقداری از نظریه عام لازم است تا بتوان این تفردات را بررسی کرد. حضور نظریه در مراحل گوناگون این چهار مرحله عیان است. مشخص است "توصیف" صرف و "تفرد" تام امکان تطبیق و فرضیه سازی را بسیار محدود می‌کند.

اما وبر در ادامه با نگاهی نئوکانتی سعی دارد "ایده‌ای" برسازد که به‌کمک آن "واقعیت" را تنظیم کند و آن را سامان دهد و آن استفاده از "نمونه‌های مثالی" است. این نمونه‌های مثالی همچون "گزاره‌ای پیشینی تحلیلی" برای وبر عمل می‌کند. نمونه‌های مثالی سعی می‌کند" صورت کامل یک پدیده را به صورت انتزاعی آن" به‌دست دهد. نوع مثالی وبری نیز ساحتی سویژکتیو دارد او تاکید می‌کند که "نوع مثالی^۱ را بر می‌سازیم، نوع مثالی حاصل تاکید یک جانبه بر یک یا چند دیدگاه است، و از طریق ترکیب کردن شمار زیادی از پدیده‌های منفرد انضمای به‌دست می‌آید، که در واقعیت پراکنده و منفصل و کم بیش موجود و گاهی ناموجودند و بر مبنای همان دیدگاه‌های مذکور در یک براحته تحلیلی واحد، مرتب می‌شود. این بر ساخته ذهنی در عالم واقع و به صورت تجربی هیچ‌جا یافت نمی‌شود و از این نظر یک یوتوبیا است. و وظیفه پژوهش‌های تاریخی این است که در هر مورد مشخص تعیین کنند که این براحته آرمانی تا چه حد به واقعیت نزدیک یا دور است"(وبر، ۱۳۸۲: ۱۴۱، برجستگی در متن اصلی). در این‌جا مشخصاً و بر اشاره دارد که نمونه مثالی یک ابزار تحلیلی (در معنای کانتی) است که توسط سوژه "بر ساخته" می‌شود. نکته در این‌جاست که از این منظر می‌توان نمونه‌های مثالی عام ساخت که جهان‌شمول باشد زیرا نوع مثالی همچون ابزاری "پیشینی و تحلیلی" جهان را انتزاع می‌کنند و این امکان را به‌محقق می‌دهند که قسمتی از

۱. در ترجمه سنخ آرمانی امده است.

تفردهای تاریخی را با آن تحلیل کنند. مشکل اساسی این است که در طرح وبر اگر بخواهیم در جامعه‌شناسی تفسیری قرار بگیریم (نظریه وبر) و بر تفرد مداوم امور تاکید کنیم، نمی‌تواند دست به کار تطبیقی-تاریخی زد، که "عینیت" هم داشته باشد (پژوهش‌های وبر). بهنظر می‌آید که "بین وبر در نظریه با وبر در پژوهش" شکاف‌هایی وجود دارد (نک به اکس: ۱۹۸۲، ۱۹۹۰).

شاره شد که وبر در عین حال که مشتاق "تفسیر معانی کنش" هست به‌دبال درک "علل" آن نیز حرکت می‌کند، برای وبر "تحلیل علی" اهمیت دارد، وبر می‌خواهد در عین این‌که بر تفاوت علوم فرهنگی و طبیعی تاکید می‌کند^۱ بر عینیت وجود علیت در تبیین علوم فرهنگی نیز صحه گذارد. او اصرار دارد که کار علوم فرهنگی فقط "تفسیر و توصیف" واقعیت نیست بلکه به‌دبال "تبیین" دلایل و علل پدیده‌ها نیز حرکت می‌کند. نکته اساسی این‌جاست که وبر با مواضع نظری که اتخاذ کرده است چگونه توانسته بین توصیف و تبیین پلی ایجاد کند؟ تبیین علی یکی از مهم‌ترین ابعاد نظریه‌های جامعه‌شناسی است (آیند: ۲۰۱۴). جامعه‌شناسی تاریخی در حقیقت باید بتواند بین امر عام و تفردهای خاص تاریخی پیوندی ایجاد کند. وبر در کارهای تاریخی خود دست به این کار می‌زند، او با کمک نمونه‌های مثالی خود در مکان و زمان سفر می‌کند، دست به تطبیق‌های کلان می‌زند. ابزار نمونه مثالی او به عنوان یک ابزار کلان امکان تطبیق و تعلیل را بین غرب و شرق عالم برای او فراهم می‌آورد. این نکته صحیح است که نوع‌های مثالی "برساختی سوبژکتیو" محسوب می‌شوند، ولی این سوزه‌های به‌تبیعت از کانت- مجهر بابزار و "مفهوم‌های پیش‌نمایی تحلیلی جهان‌شمول" هستند. وبر (۱۳۸۲: ۱۶۲) اشاره می‌کند "اعتبار عینی کلیه معارف تجربی منحصراً بر پایه نظم بخشیدن به‌واقعیت انضمایی با استفاده از مقوله‌هایی استوار است که به‌معنای خاص سوبژکتیو است". بنابراین می‌توان به‌کمک "مفهوم‌های استوار" به "کنش‌های منفرد کنشگران" نظم بخشید. مقولات پیش‌نمایی تفردهای پراکنده واقعیت را به‌کناری می‌گذارد و سعی می‌کند نظمی را در قالب نوع‌های مثالی بیافرینند.

اجازه دهید کمی تامل بیشتری در مفهوم علیت در کار وبر داشته باشیم. وبر به "منظومه علی" اشاره دارد که شامل دو دسته علل به‌خصوص در تبیین تاریخی است. "علت تصادفی" و "علت کافی". بحث بر سر این است که وبر معتقد بود که بر عکس مكتب تاریخی آلمان- کار مورخ انباشت داده تاریخی و "توصیف صرف واقعیت" تاریخی نیست، محقق باید بتواند تبیین نیز انجام دهد. برای این کار محقق باید علل تصادفی و کافی را در منظومه علی از هم تفکیک کند. برای این کار او باید "به‌طور ذهنی" "حالات ممکن" متعدد رفتار خود و پیامدهایی را که می‌توان با در نظر گرفتن شرایط "بیرونی" از آن‌ها انتظار داشت از نو کنار هم بچیند" (وبر، ۱۳۸۲: ۲۴۲). او ادامه

۱. برای نقد چنین تفکیکی رجوع شود به: کالینیکوس ۲۰۰۳

می‌دهد "که واضح است که این روش بررسی هرگز "بیهوده نیست" (همان). در اینجا روش "همدلی" تاریخی و بر برای امر تاریخی مشخص می‌شود. محقق باید به طور ذهنی-دریک آزمایش فکری-مجموعه "حالات ممکن"، یعنی "واقعیت تاریخی" را در مجموعه شرایط تاریخی" تصور کند. در این حالت می‌تواند تفکیک کند که کدام علت یا مجموعه علل اگر حذف شوند، واقعه تاریخی ممکن نمی‌شود تا بتواند علت اتفاقی را از علت تمام کننده (کافی) تشخیص دهد. و بر اشاره می‌کند که "برد معرفت از واقعیت" محقق در این زمینه تعیین کننده است (همان: ۲۴۲). "تبیین معلوم‌ها با علل طی فرایند فکری صورت می‌گیرد که شامل سلسله‌ای از انتزاع‌ها است" او در چند سطح به صورت صریح‌تر منظور خود از این "فرایند" را مشخص می‌کند "منظور ما نخست تولید-اجازه دهید خونسردانه بگوییم- "برساخته‌های تخیلی" با ندیده گرفت یک یا چند عنصر از "واقعیت" است که در عمل حضور دارند و همچنین برساخت ذهنی جریانی از وقایع که از رهگذر جرح و تعدیل ... دگرگون می‌شوند. بنابراین حتی اولین گام به‌سوی یک قضاوت تاریخی فرآیندی از انتزاع است (وبر، ۱۳۸۲: ۲۵۲). برجسته در متن اصلی). به این ترتیب شرایط تاریخی (مجموعه علل)، نوع‌های مثالی و بری در یک فرایند آزمایش فکری انتزاع می‌شوند. این بدان معناست که محقق در جامعه‌شناسی تاریخی و بری از همان ابتدا از نوعی "انتزاع و تعمیم" بهره می‌گیرد. آن‌چنان که بندیکس (۱۳۸۲) اشاره می‌کند؛ جامعه‌شناسی تاریخی نمی‌تواند به‌روش تفہم صرف حرکت کند، برای این کار محقق مجبور است که با فرایند آزمایش فکری-به‌طور ذهنی-زمینه و زمانه رخداد را بر سازد، مجموعه علل و عوامل را احصاء کند، بر اساس ارزش‌ها خود برخی را برجسته کند، معلوم است که محقق با ذهن خالی-بدون نظریه و مرور سوابق نظری و تاریخی رخداد- نمی‌تواند زمینه و زمانه واقعیت تاریخی را احصاء کند. برای همین و بر در انتهای مقاله خود بارها عبارت "قواعد تجربی عام" را به کار می‌گیرد (برای نمونه همان: صص: ۲۶۲، ۲۵۴).

نکته این‌جاست که و بر با نگاه کانتی خود معتقد است که محقق به‌مثابه سوژه کانتی واقعیت تاریخی را شکل می‌دهد، او با تأکید به "نمودگرایی" کانتی سعی دارد در دام منظرگرایی "نیچه‌ای" نیفتند. برای همین امر او اشاره می‌کند که ما در "جهت گیری تحقیق" و تشخیص امر "مهم" تحت تاثیر ارزش‌ها قرار داریم؛ ولی در بحث بررسی "اعتبار" تابع قواعد اندیشه هستیم، زیرا "حقیقت علمی باید برای تمام جویندگان حقیقت معتبر" باشد. این اعتبار فقط زمانی برای همه معتبر است که معیاری بیرونی برای "انواع همدلی‌های محققین مختلف در فرایند آزمایش فکری با رخداد تاریخی" یافته شود. این ابزار از روش همدلی احصاء نمی‌شود. این روش در بر خورد "ایده‌های" مختلف با واقعیت شکل می‌گیرد.

در جمع بندی این قسمت از بحث می‌توان چند نکته را عنوان کرد: و بر در بحث نبرد روش‌ها سعی دارد تا بتواند بین خاص بودگی (مکتب تاریخی آلمان) و قانون گرایی عام در علوم طبیعی راهی میانه برگزیند تا هم با تأکید بر "خاص بودگی" علوم فرهنگی را مد نظر داشته باشد، هم

"عینیت" علوم فرهنگی را با تاکید بر مفهوم تبیین علی تامین نماید. بدین منظور وبر باید چهار دغدغه را مد نظر قرار دهد: اولاً؛ توصیف عمیق رخداد و واقعیت از طریق تفہم و فهم تفسیری کنش. در این زمینه وبر سعی می‌کند از روش همدلی بهره گیرد. در قسمت توصیف او همچنان وامدار مکتب تاریخی آلمان است. دوم، قسمت تبیین است چون وبر تاکید دارد که "دلایل و انگیزه‌ها"ی کنش را باید فهمید. وبر - با نگاهی به علوم طبیعی - سعی در بررسی علل دارد. برای وبر - با عنایت بهست کانتی - دلایل "کشف" نمی‌شوند، بلکه آن‌ها را باید به‌وسیله "خردگرایی پیشینی تحلیلی" برای واقعیت توسعه سوژه "برساخت". این جهان ایده است که به‌واقعیت شکل می‌دهد. لذا "سوژه‌گرایی پیشنه" به‌کمک وبر می‌آید تا او بتواند نمونه مثالی را از پدیده‌های منفرد تاریخی بهدست دهد، این امر به‌محقق کمک می‌کند که با کمک آزمایش فکری "شرایط و مجموعه علل رخداد منفرد تاریخی را احصاء نماید. در حقیقت با "انتزاع" مداوم پدیده‌های منفرد در قالب نمونه‌های مثالی می‌تواند محقق واقعیت-قسمت "مهم" واقعیت - را بازسازی نماید. نکته سوم؛ تطبیق نوع مثالی است. این نوع مثالی این امکان را به‌ویر می‌دهد که بتواند، نمونه‌های انصمامی متفاوت را با یکدیگر مقایسه کند، واضح است که نمونه‌های "مفهومی نوع مثالی" متفاوتی وجود دارد و در بر خورد با واقعیت منفرد تغییر و جرح تعديل می‌شود، و چهارم؛ ساختن "مجموعه شرایط تاریخی" امر منفرد تاریخی با رجوع به مجموعه‌های نظری، موارد مسبوق مشابه و بازسازی شرایط تاریخی رخداد ممکن است. این امر زمانی ممکن است که مقداری از تعمیم نظری در کار محقق وجود داشته باشد، به عبارت دیگر در نبود مقداری از تعمیم نظری در فرایند جامعه‌شناسی تاریخی "ذهن محقق" نمی‌تواند شرایط تاریخی رخداد منفرد را تصور و بازسازی کند.

گفتمان شرق‌شناسی: نسبی‌گرایی و بن‌بست نظری

اما اجازه دهید در اینجا به "منظرگرایی" نیچه‌ای بازگردیم.^۱ چیزی که وبر سعی داشت برای فرار از افتادن در دام نسبی‌گرایی از آن بگریزد. نیچه عملاً با تاکید بر "جنگ ارزش‌ها" سوژه استعلایی کانتی را وانهاد. و تاکید داشت چیزی به‌نام سوژه استعلایی بی معناست. در اینجا ما با چشم‌اندازهای متعدد از نگاه سوژه‌های گوناگون روبرو شدیم. در این حالت این منظر گاه گوناگون "سوژه"‌ها بود که عینیت داشت و "حقیقت"‌های متفاوت خلق می‌کرد. برای نیچه "واقعیتی"^۲ جود ندارند، آن‌چه هست تفسیر است، وی اشاره می‌کند که "حقایق همه افسانه‌اند و افسانه‌ها همه برداشت‌ها هستند و برداشت‌ها همه چشم‌اندازها. حتی هر غریزه‌ای چشم‌انداز خود را دارد و دیدگاه

۱- با عنایت به محدودیت مقاله سعی می‌شود بسیار فشرده این قسمت بحث شود.

۲-fact

خود را که می‌کوشد، آن را بر گرده دیگر غراییز بار کند، مقولات عقل نیر افسانه‌اند و چشم‌انداز منطقی‌اند نه حقایق ضروری، نه صورت‌های پیش اندرا" (کاپلستون، ۱۳۶۶: ۴۰۰)، برجسته سازی از من). تحت تاثیر ساختارگرایی تغییر جهت بنیادینی در بحث معرفت‌شناسی ایجاد کرد. سوژه (چه استعلایی و غیر استعلایی) را کناری نهاده شد و عمل راه به‌سوی امر ابژکتیو باز شد. بنابراین روندی از حذف سوژه^۱ در قرن بیستم شکل گرفت. بدون این‌که بخواهیم وارد این بحث شویم، می‌توانیم چند نحله مهم آن را نام ببریم. نحله اول؛ تاکید خود را بر روی "کدهای پنهان"^۲ نهاد. این امر از زبان‌شناسی سوسور شروع و کار خود را در کشف "ساختارهای جهان‌شمول" در کار لوى-اشترواس بسط داد. نحله دوم؛ توسط مارکسیست‌های ساختارگرا (آلتوسر ۱۹۶۸) شکل گرفت که تاکید خود را از "کدهای نهان" "جهان‌شمول"، بر "شیوه تولید و ساختار اقتصادی" قرار دارد، در این نحله از "تخیل آزادی" سوژه صحبت بهمیان آمد و نحله سوم در کار فوکو خود را برجسته کرد. ساختار فوکویی (به‌خصوص در کارهای اولیه و میانی او) خود را در قالب "گفتمان و رابطه آن با قدرت"^۳ نشان داد. فرق بنیادی در این‌جا این بود که در پس‌ساختارگرایی فوکویی ساختارهای جهان‌شمول به‌کناری نهاده شدند و ما با نوعی ساختارهای محلی (از لحظه مکان) واکنشیت و عدم پیوستگی (از لحظه زمان) روبرو شدیم. بعدها در بسط همین نحله، نحله چهارم خود را نشان داد و همه ساختار اجتماعی به‌متن^۴ فرو کاسته شد (برای شرح بیشتر نک: موزلیس ۲۰۰۸: بخش ۱). باید توجه داشت که موضع هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی تغییر اساسی پیدا کرد، حرکت از "سوژه استعلایی" به "سوژه غیر استعلایی" و بعد چرخش به "ابژه جهان‌شمول" تا "ابژه محلی و تکه پاره شده" صورت پذیرفت. موضع فوکو موضع آخر بود که بعدها مبنای کار ادوارد سعید شد و بنیان شرق‌شناسی بر آن شکل گرفت.

اشارة شد که برای فوکو امر ابژکتیو، البته ساختارهای جهان‌شمول (مانند ساختارهای اقتصادی، ساختار نهان) نبودند، بلکه ساختارهایی برای فوکو از یک "تکش" برخوردار بودند که در قالب مفهوم "گفتمان"، سوژه‌ها را "بر می‌ساختند" و خلق می‌کردند، چیزی که از آن تحت عنوان "پس‌ساختارگرایی" یاد می‌شود. از نگاه فوکو این "گفتمان مرتبط با قدرت" بود که "معرفت یا دانش" را شکل می‌داد. فوکو اشاره می‌کند دانش بهمثابه گفتمان دانش جهان "واقعی" که قبل از

۱. Decentering the subject

۲. hidden codes

۳. text

۴. ساختار برای فوکو در این‌جا شبیه به ساختار در معنای "نهادی" کلمه است. یعنی مجموعه هنجاری/ ارزشی که در قالب گفتمان، سوژه‌ها را در بر می‌گیرد و "بر می‌سازد". برای بررسی انواع معنای ساختار در جامعه‌شناسی، نک: پورپورا ۱۹۸۹، موزلیس ۲۰۰۸.

این دانش وجود دارد نیست. او تاکید می‌کند که گفتمان‌ها خود را ارائه دهنده واقعیت عینی "نشان می‌دهند"، اما در حقیقت موضوعات دانشی را که "نمایش" می‌دهند، "واقعی" می‌سازند. از نگاه فوکو دانش در بردارنده ادعاهای است که در نهادهای رسمی "اظهار می‌شوند"، در حقیقت عدهای نماینده وجود دارند که حق دارند این دانش را "اظهار نمایند". او اشاره دارد که "حقیقت یک رابطه دوری با نظام معنایی قدرت دارد، طوری که نظام قدرت حقیقت را ایجاد و تقویت می‌کند و حقیقت نیز تاثیرات قدرت را القاء و گسترش می‌دهد" (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۳۳).

شرق‌شناسی اثر ادوارد سعید (۱۳۹۴) کتابی است که توانست نگاه فوکویی را به رابطه شرق و غرب بکشاند. این نگاه با ترکیب با مطالعات استعماری شیوه‌های از نگاه را بر مطالعات تاریخی مسلط کرد که عملاً هرگونه تطبیق و دیالکتیک بین نظریه عام و خاص را غیر ممکن کرد. آنچنان که ملاحظه می‌شود در دیدگاه فوکو نه "واقعیت عینی" وجود دارد و نه "حقیقت". وبر در دیدگاه پساکانتی معتقد بود که واقعیت عینی از نگاه سوژه استعلایی "تنظیم" می‌شود، او به‌پیروی از ایده آلیسم کانتی معتقد بود معرفت از راه سوژه شناساً ممکن می‌شود و واقعیت از طریق عقل پیشینی انتزاع می‌شود. تمام چالش برای اوآشتی دادن موضع نظری "تفسیری" خود با "عقل استعلایی" برای حصول به "عینیت" در علوم انسانی بود. اما برای فوکو "واقعیت" به "گفتمان" تقلیل پیدا می‌کند. واقعیت بیرونی وجود ندارد، "حقیقت" هم وجود ندارد، این گفتمان‌های مملو از قدرت هستند که، "واقعیت و حقیقت" کاملاً "سودار" را "می‌سازند"، در این نگاه "عینیت" و بری توهمی بیش نیست. امکان "تطبیق و تعمیم" هم وجود ندارد. برای همین تاریخ یک "انکسار مداوم" است و هیچ انباستی هم وجود ندارد. تاریخ فوکو تاریخ گسست و تاریخ گفتمان‌های متعدد و بدون سوژه است.^۱

۱. موزلیس (۱۹۹۵) به درستی اشاره می‌کند که فوکو با این‌که در نظر تمام رفتارهای کل گرا را در مطالعه تاریخ نقد می‌کرد و منتقد هرگونه تعمیم بود ولی خود از تعمیم‌های وسیعی استفاده می‌نمود. او اشاره می‌کند که فوکو مارا بر خاص بودگی و دوری از تعمیم فرا می‌خواند. ولی نظریه‌های خود او ممکنی بر تعمیم‌های افراطی است. او از اپیستمه دوران رنسانس، کلاسیک یا مدرن یاد می‌کند، همه ابعاد نهادی و کنشگران این دوران‌های چند صد ساله را در یک اپیستمه کلی تعمیم می‌دهد، مثلاً در بررسی اپیستمه دوران رنسانس با بررسی تعداد کنشگران حاشیه‌ای نظر آن‌ها را بر کل این دوران تعمیم می‌دهد. گفتمان‌های فوکو بسیار کلان هستند و فراگیر. هرچند او هیچ وقت به درستی موضع روش‌شناختی خود را هم توضیح نمی‌داد (برای نقد مفصل نک: موزلیس ۱۹۹۵). برای نمونه در استفاده از مفهوم زیست قدرت (bio power) این اصطلاح را عام و جهان‌شمول به کار می‌برد، بدون این‌که نشان دهد فرایندهای سرکوب کدام است؟ این فرایندها چگونه بر کنشگر خرد تأثیر می‌گذارند؟ چطور انواع قدرت در این زمینه عمل می‌کنند؟ و از همه مهمتر کنشگران چگونه واکنش نشان می‌دهند.

سعید به اعتراف خود به شدت تحت تاثیر فوکو قرار داشت. سعید رابطه بین مشرق زمین و مغرب زمین را یک رابطه قدرت می‌دانست (۱۳۹۴: ۲۵). او با یک تعمیم کلان کار همه را راحت کرد. در این نگاه "شرق‌شناسی" گفتمانی است که در پیوند با "قدرت" شرق را خلق نموده است. کار "متون شرق‌شناسانه" جز این نبوده است. "شرق" در شرق‌شناسی نوعی "برساخت" است. او اشاره دارد "تمامی مباحث شرق‌شناسی مباحثی است جدا از مشرق زمین". روش‌های عرضه داشتن "شرق" در گفتمان شرق‌شناسی توسط "غرب" است که شرق را می‌سازد (همان: ۴۷). برای همین کار شرق‌شناسی "نظم و نسق دادن و منطق بخشیدن به حاکمیت استعماری بود" (همان: ۷۰). برای همین شرق‌شناسی همچون یک نظریه و اندیشه "اعمال قدرت" عمل می‌کند. اشاره به همین چند جمله نشان می‌دهد که سعید با عنایت به نظر فوکو کل شرق‌شناسی را یک گفتمان می‌سازد و آن را مرتبط با نقش استعماری استعمارگران.

این ایده‌ها بهخصوص با کتاب عباس ولی (۱۳۸۲) تحت عنوان "ایران پیشاسرمایه داری" در مطالعات مرتبط به جامعه‌شناسی تاریخی توسعه در ایران نیز بسیار گسترش یافت. و نکته که این مقاله -پس از شرحی که از کار ویر و فوکو ارائه شد- در همینجا "پروبلماتیک" می‌گردد. دو نحله "چپ" و "راست" از مطالعات پسا استعماری در جامعه‌شناسی تاریخی ایران ایجاد شده است، گرایش "راست" آن با تاکید بر مذهب خواستار خلق نوعی "بومی‌سازی" است و گرایش "چپ" (سکولار) آن هم با شعار "نادرستی تعمیم غرب به شرق" و "عدم کارایی تئوری جهان‌شمول" چنان بر "خاصگرایی" تاکید دارند که با آماده سازی "نسبی‌گرایی" فضا را برای انواع "بومی‌گرایی" تدارک می‌ینند، اجازه دهید ابتدا چند نکته را ذکر کنیم:

ابتدا این که آن چنان که ملاحظه می‌شود ریشه گفتمان پسا استعماری از غرب می‌آید. بار اصلی این ایده بر دوش فوکو و پسااختارتگرایی است. بسیاری از طرفداران این نحله هنگامی که هر نوع نظریه غربی در مورد ایران -یا کار تطبیقی در مورد ایران- را وارسی می‌کنند؛ سریع با انج "تعمیم امر غربی به شرق و جهان" آن را فرو می‌کوبند؛ آن‌ها فراموش می‌کنند ریشه نظریه‌ای که می‌خواهند با آن غرب را بکوبند از غرب می‌آید! دوم این که طرفداران این نظریه در ایران بهبینی‌های "هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی" این نظریه یا ناآگاه‌هند یا عامدانه آن را نادیده می‌گیرند، در این نظریه "واقعیت عینی و بیرونی" وجود ندارد، من استعلایی نیز در کار نیست، تطبیق بی معناست، پیامد آن نمی‌تواند از تعمیم هم صحبت بهمیان آورد (این‌ها همه نکاتی بود که ویر بر آن تاکید داشت)، هر نوع مفهومی از جمله توسعه نیز بر ساخت می‌باشد^۱، گفتمان‌های متعدد که همه وابسته به قدرت‌اند، دانش، واقعیت و سوژه خود را می‌سازند.

۱. البته اگر بتوانند طرفداران این نحله "چگونگی شکل گیری مفهوم" را توضیح دهند.

نکته در این جاست که اگر در جامعه‌شناسی تاریخی و بر-بهخصوص جامعه‌شناسی تاریخی توسعه- با تمام تلاش و بر بهدنبال نوعی "عینیت" در علوم انسانی بود در نگاه پسا استعماری عملا، کوشش برای تطبیق و بررسی "امر عام و خاص" از بین می‌رود. وقتی چنین قیاسی از دست می‌رود عملا پیامدهای عجیبی بهخصوص در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی توسعه حاصل می‌شود؛ این که واقعا ما توسعه نیافته ایم؟ توسعه قابلیت تعریف عام دارد؟ تجربه علمی بشری در زمینه توسعه چیزی به ما خواهد داد؟ با این پشتوانه نسی گرایی که از گفتمان پسافوکوبی شرق‌شناسی تولید می‌شود می‌توان "علم بومی" تولید کرد. "توسعه بومی" و "مدرنیته بومی" تولید نمود و به "خویشتن" بازگشت. عملا نتیجه چنین بحثی حرکت از "نقد" بهسوی "نسبی گرایی" است.

در نگاه وبری تطبیق اهمیت داشت، با استفاده از شروط لازم و کافی می‌توانستیم هم نقاط تعمیم و هم نقاط خاص بودگی را کشف کنیم، در عین این که بهتفاوت‌های بین فرهنگ‌ها اشاره می‌شد، نقاط تعمیمی افتراقی را نیز می‌توانستیم بین آن‌ها بیابیم. سعی در حرکت بین علم عام و خاص (دیالکتیک خاص و عام) بود. در گفتمان پسااستعماری سوال اساسی که چرا غرب پیش رفت کلا به کنار می‌رود، چون فرض این است که "غرب" پیش رفته است که "شرق" را می‌سازد، شرق در اینجا یک بر ساخت است. هرگونه نگاه مقایسه‌ای عملا غیر ممکن می‌شود.^۱ بحث در اینجا فقط نقد نگاه "اروپا محوری" نیست. به‌اسم نقد این دیدگاه عملا شکلی از "شرق‌شناسی وارونه" شکل گرفته است (العظم، ۱۹۹۱). بنابراین در این دیدگاه ما فقط نظریه خاص خواهیم داشت، تطبیق و تعمیم بی معناست. جالب این است که این نحله بهخصوص نحله سکولار آن-اغلب زحمت بررسی و "خاص بودگی" تاریخ ایران را به‌خود نمی‌دهد، این‌ها یا نظریه‌های جامعه‌شناسان تاریخی را از این دیدگاه نقد می‌کنند که بهنحوی حداقلی یا حداقلی بهدنبال "تعییم و تطبیق غرب و شرق" هستند و یا از داده‌های مردم شناسان که -اغلب غرق در داده بدون تئوری- هستند به‌مثابه شواهدکار خود بهره می‌گیرند. گروه سکولار نظریه‌های پسااستعماری مشخص نمی‌کنند که چه نگاهی از توسعه و یا راه دست یابی به آن دارند؟ و فرق آنان با گروه پسااستعماری راست در چه چیزی است؟ یا به چه چیزی تجدد می‌گویند. می‌توانند خصوصیات عام آن را بگویند یا خیر؟ یا هرگونه تعریف عام را مصدقی از تاثیر قدرت از طریق گفتمان (یا مصدقی از جوهر گرایی) می‌دانند. این قدرت فقط از غرب می‌آید؟ آیا قدرت‌های بومی نمی‌توانند در حمایت این نظریه‌ها موثر باشند؟ تالی فاسد این دیدگاه استفاده قدرت سیاسی بومی از آن است که عملا ره به محافظه‌کاری شدید می‌برد. در این حالت ویژگیهای عام -برای مثال مفهوم توسعه- از دست می‌رود و از هر "ربط و

۱. برای نمونه حتی اگر مارکس یا لمبтон بهدرستی و با شواهد-که مورد تایید منابع تاریخ نویسی ایرانی نیز هست- باشند که در فلان روستا ۱۰ نفر ساکن بوده‌اند چون آن‌ها در تیم شرق‌شناسی قرار دارند باید سریع آن را کنار گذاشت!

بی ربطی" به اسم توسعه بومی یاد می‌شود. بی امنی مزمن و آشوب مداوم را "اعتراض مدنی" نام می‌دهند (مارتین، ۱۳۹۴) و درگیری "عشایر" را با "نبرد فئودالی" یکی می‌دانند. در مطالعات تاریخی ایران امروزه مدافعان نظریه پسالستعماری اغلب نقد سلبی دارند و آن این است که این مطالعات متاثر از شرق‌شناسی است ولی راه جایگزین آن‌ها نوشته یا نوشته و البته برای عده‌ای- اغلب بازگشت به خویشتن است بدون این‌که ربط و نسبت آن را با تجدد مشخص کنند و گروهی هم هیچ راه جایگزین ارائه نمی‌دهند و عملاً در بن بست نظری‌اند و سعی می‌کنند با تکرار کلمه "پربلماتیک ایران" از این بن بست نظری برهند.

نکته اساسی در اینجا این است که در جامعه‌شناسی تاریخی-تطبیقی وبری -علی رغم بعد تفسیری در نظریه جامعه‌شناسی او- چند نکته اساسی وجود داشت که هنوز هم برای مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی در ایران می‌توان اهمیت داشته و راه‌گشا باشد که نظریات پسا استعماری آنان را به کناری نهاده‌اند این موارد عبارتند از: یکی استفاده از نظریه در مطالعه تاریخ، دوم: تاکید بر احصاء دایره‌ی علی رخدادها، سوم: تاکید بر سنخ آرمانی و امر تطبیق، چهارم: تاکید بر "تفرد و امر عام" به صورت یک رابطه دیالکتیکی، و پنجم؛ وجود نوعی "عینیت" در جامعه‌شناسی تاریخی و دوری از نسبی‌گرایی. ولی مطالعات شرق‌شناسی در هر دو ناحیه‌ای "راست" و "چپ" آن عملاً همه این مواریث مثبت را وانهاده‌اند، آن‌ها از این "انباست علمی تاریخی"، فقط "عام گرایی" مفرط غربی را به کمک "استعمار" بر جسته کرده‌اند که آن سوی آن "خاص گرایی" افراطی شده است. عملاً "نقد" را به "نسبی گرایی" رهنمون کرده‌اند. مشخص است که عناصری از حقیقت در این نظریه‌ها نیز وجود دارد. ولی می‌توان با لحاظ نمودن "رابطه و دیالکتیک بین امر خاص و عام" به "نقد" بازگشت. می‌توان درجاتی (به کمک منطق فازی) از تعمیم و خاص بودگی را با لحاظ "عینیت" در جامعه‌شناسی تاریخی ایران نیز به کار بست. این نگاه بیش از تاکید افراطی بر عام گرایی نظری، و خاص گرایی (نسبی گرایی) می‌تواند ما را در کشف "حقیقت" تاریخی کمک نماید.^۱

نتیجه گیری

در این نوشته سعی شد با بررسی کار وبر در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی نکاتی را که هنوز می‌توان از کار او در بررسی جامعه‌شناسی تاریخی در ایران اخذ کرد بر جسته نمود. سعی شد این یافته‌ها با عنایت به امکان توصیف، تعلیل، تطبیق و تعمیم نظری در کار وبر واکاوی شود و یافته‌های آن در کنار نظریه‌های پسا استعماری مورد سنجش قرار بگیرد. هدف این بود که پیامد این دو نوع

۱. با کارهای راگین در زمینه روش تطبیقی (۱۹۸۷) و منطق فازی در علوم اجتماعی (۲۰۰۸) امکان روشنی خوبی برای تطبیق و نگاه امر عام و خاص به طور همزمان فراهم شده است.

نگاه در نگاه به تاریخ ایران در جامعه‌شناسی تاریخی با یکدیگر مقایسه شود. بررسی شد که هرچند در نظریه جامعه‌شناسی خود با عنایت به رویکرد مکتب تاریخی آلمان امر تفسیر و فردگرایی روش‌شناختی را برجسته نمود ولی برای او "عینیت" در علوم فرهنگی اهمیت بسیار داشت. برای همین وبر سعی نمود که در کار خود با استفاده از "خردگرایی پیشینی کانتی" و با استفاده از "نوع‌های مثالی" راهی برای تعلیل، تطبیق و امر عام بیابد. وبر با توجه به زمینه و زمانه خود: اول به‌واقعیت عینی معتقد بود، ولی عقیده داشت این واقعیت تنها از نگاه "ایده" واقعیت می‌یابد، دوم به‌انتزاع و مفهوم سازی (در نتیجه نظریه) عنایت ویژه داشت، سوم با استفاده از نوع مثالی معتقد به کار تطبیقی بود، چهارم به‌کمک همین نوع مثالی معتقد بود هم می‌توان نظریه عام داشت و هم خاص بودگی را مورد توجه جدی قرار دادو در نهایت برای او "عینیت" و دوری از نسبی‌گرایی اهمیت اساسی داشت. در قسمت دوم مقاله، اشاره شد که، مطالعات پسا استعماری در کشور ما عملای خواهان بازنگری در ادبیاتی است که از غرب و برخی کلاسیک‌ها (مانند مارکس و وبر) در زمینه شرق به‌خصوص ایران به کار گرفته شده است. ولی آن‌ها بر مبنای ریشه‌های نظری که به کار فوکو برمی‌گردد، دانسته و نادانسته چند پیشفرض را قبول کرده‌اند: واقعیت "برساخت" است و تحت "گفتمان" شکل می‌گیرد، امکان تعمیم وجود ندارد، تاریخ سراسر "خاص بودگی" است، تاریخ "روایت" است، کار تطبیقی و انتزاع هم ممکن نیست. این رویکرد گرچه نگاهی انتقادی به‌خود می‌گیرد، ولی به‌شدت محافظه کارانه است. عملاً "نقد" را به‌سوی "نسبی‌گرایی" سوق می‌دهد. این رویکرد توتالیتر بودن قدرت سیاسی در تاریخ ایران معادل توتالیتر بودن قدرت عقل در غرب می‌داند. در نتیجه پیامد این نوع دیدگاه‌ها عملایا یا انواع "نظریه‌های بازگشت به‌خویشتنی" است، بدون شرح نسبت آن با تجربه معاصر تاریخی ایران و غرب و یا بن بست نظری است. به‌این معنا که اصولاً نشان نمی‌دهند که نظریه جانشین آن‌ها کدام است؟ یا چه می‌تواند باشد؟ این نوشه معتقد است که هنوز ابزار فکری و برنه لزوماً محتوای آن-امکان فراخی را با توجه به‌پیشرفت‌های نظری و روشی معاصر در جامعه‌شناسی تاریخی برای مطالعات تطبیقی و آشتی دادن نظریه عام و خاص بودگی فراهم می‌آورد. به‌صورت هنجاری می‌توان گفت که: هر نوع نظریه دربار توسعه باید نسبت و تعریف خود را با تجدد ارائه دهد. باید حداقل چند نکته عام را در توسعه مد نظر داشته باشد: ابتدا "چک و نظارت"^۱ قدرت به‌صورت محتوایی، دوم تاکید بر تولید و صنعت (صنعتی شدن)، سوم تاکید بر عقل نقاد در معنای کانتی کلمه و چهارم وجود بوروکراسی کارا و پاسخ‌گو. می‌توان به این لیست چند مورد دیگر را افزود، ولی این موارد را نمی‌توان به‌اسم "گفتمان غربی" کنار گذاشت. این موارد جزیی از موارد عام توسعه جهانی است.

۱. check and balance

منابع

- ترنر، جاناتان وال بیگلی (۱۳۷۰)، *پیدایش نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه: عبدالعلی لهسایی زاده، شیراز: چاپ فرهنگ.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۴)، *شرق‌شناسی*، ترجمه لطفعلی خنجی، انتشارات امیر کبیر.
- کالپلستون، فردریک (۱۳۶۶)، *تاریخ فلسفه، از فیشته تا نیچه*، جلد هفتم، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات خوارزمی.
- مارتین، ونسا (۱۳۹۴)، *دوران قاجار*، ترجمه افسانه منفرد، نشر اختران.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، *روشنی‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاووشیان، نشر مرکز.
- وینچ، پیتر (۱۳۸۶)، *ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه*، سمت.
- ولی، عباس (۱۳۸۴)، *ایران پیشاسرمایه داری*، ترجمه حسن شمس آوری، نشر مرکز.
- Alexander, J.C. & Giesen, B. (۱۹۸۷), *Introduction. From Reduction to Linkage: The Long View of the Micro*□
Berkeley/ Los Angelos/ London: University of California Press.
- Agevall Ola. (۲۰۰۵), *Thinking about configurations: Max Weber and modern social science*.
- Etica & Politica / Ethics & Politics, ۲.
- Agevall, O. (۱۹۹۹), *A Science of Unique Events: Max Weber's Methodology of the Cultural Sciences*, Uppsala: Uppsala University.
- Archer MS (۱۹۹۵), *Realist social theory: the morphogenetic approach*, Cambridge University Press.
- Archer, M. (۲۰۱۳), *Social Origins of Educational Systems*, London/New York: Rutledge.
- Goody, J. (۲۰۰۴), *Capitalism and Modernity: The Great Debate* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Holton, R. (۲۰۰۷), *Max Weber and the Interpretative Tradition*. In Delanty, G. & Isin, E.F. (Eds.). *Handbook of*
- Kalberg, Stephen. (۲۰۰۸), *Macro Comparison in Max Weber sociology, Precautions, Possibilities, Achievements, and Limitations*. EUROSTUDIA — TRANSATLANTIC JOURNAL FOR EUROPEAN STUDIES vol. ۴; n°۲.
- Sawyer, R. Keith (۲۰۰۰), *Social emergence: Societies as complex systems*. Cambridge: Cambridge University Press
- Mann, M. (۱۹۹۳), *The Sources of Social Power*, ۲ vols. (Cambridge: Cambridge University Press).
- Mouzelis, N. (۱۹۹۵), *Sociological Theory: What Went Wrong? Diagnoses and Remedies*. London: Rutledge
- Pomeranz, K. (۲۰۰۰), *the Great Divergence. Europe, China, and the Making of the Modern World Economy* (Princeton: Princeton University Press).

- Oakes, Guy (۱۹۸۲), "Methodological Ambivalence: The Case of Max Weber", Vol. ۴۹, No. ۳ (AUTUMN ۱۹۸۲), pp. ۵۸۹-۶۱۰.
- Ragin, C. (۱۹۸۷), *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*, Berkeley: University of California Press.
- Sass, Katharina (۲۰۱۴), "History, agency, structure and objectivity in the work of Max Weber and Antonio Gramsci". (<https://www.uib.no>).
- Weber, M. (۱۹۷۰ [۱۹۱۷]), 'Politics as a Vocation', in: From Max Weber, edited by H.H. Gerth and C.W. Mills, London: Routledge.
- Foucault, M. (۱۹۸۰), "truth and power" in Gordon (ed). *Power / Knowledge: select interview and other writing ۱۹۷۲-۱۹۷۷*. Harvester; Brighton.
- Weber, M. (۱۹۸۹ [۱۹۲۰]), *Die Wirtschaftsethik der Weltreligionen*, MWG I/۱۹, Tübingen: J.C.B. Mohr.
- Weber, M. (۲۰۰۲ [۱۹۰۵]), *The Protestant Ethic and the "Spirit" of Capitalism and Other Writings*, edited and translated by Peter Baehr and Gordon Wells, New York: Penguin.
- Zahle, Julie and Finn Collin (۲۰۱۴), *Rethinking the Individualism-Holism Debate: Essays in the Philosophy of Social Science*. Springer